

داستان مریم و قطره کوچولو

روزی روزگاری دختری کوچولو به نام مریم در یک شهر بزرگ با پدر و مادرش زندگی می‌کرد. مریم دختر بسیار بازیگوشی بود و هر روز در حیاط خانه‌شان مشغول بازی می‌شد. شیر آب را باز می‌کرد و تمام حیاط خانه را با آب می‌شست و مدام حوض حیاط را با آب پر و خالی می‌کرد؛ حتی موقع مسواک زدن هم شیر آب را باز می‌گذاشت و اعتنایی به نصیحت‌های مادر و هدر رفتن آب نداشت.

یک روز که مریم طبق معمول مشغول بازی با آب بود ناگهان یک قطره‌ی کوچولو را دید که از میان قطره‌های آب جدا شد و شروع به صحبت کرد. قطره گفت: «سلام دوست خوبم! من یک قطره‌ی آب هستم و می‌خواهم تو را از سرنوشتی که در انتظارمان است آگاه کنم تا بلکه دست از این همه بازیگوشی و هدر دادن آب برداری.»

مریم که خیلی تعجب کرده بود جلوتر رفت تا بتواند حرف‌های قطره را خوب بشنود. قطره کوچولو گفت: «آیا می‌دانی که چه قدر زمان و هزینه لازم است تا آبی به این پاکیزگی به دست شما برسد؟ آیا می‌دانی تشکیل شدن یک قطره‌ی آب به چه قدر زمان نیاز دارد؟ آیا تا به حال فکر کرده‌ای که اگر آب نباشد چه می‌شود؟ جان تمام موجودات زنده بسته به وجود ما قطره‌های آب است؛ پس در مصرف آن خیلی دقت کن. تو حتی با یک لیوان آب هم می‌توانی مسواک بزنی. خلاصه حرف‌های قطره باعث شد که مریم تحت تأثیر قرار بگیرد و از کارهایی که کرده بود پشیمان شود. او از قطره‌ی کوچولو عذرخواهی کرد و قول داد که در مصرف آب خیلی دقت کند؛ چون حالا ارزش یک قطره‌ی آب را می‌داندست.